داشتن رهبر، قاعده‌ای عقلانی برای مدیریت جامعه

آیت‌الله مصباح یزدی

در اسلام اگر صرفاً اطاعت امر خدا یا عبادت و تقـرب به او مطرح می‌بود، شـاید در دیری یا عبادتگاهی و یا بیابانی نیز انجام دادن این کارها میسـر بود؛ آنچنان‌که در بعضی شـرایع سابق وجود داشـته و مورد تأیید هم واقع شده است (حدید/۲۷) آن‌طور که برخی مفسران می‌گویند، کار رهبانیت، عملی بود که خود مردم پیشنهاد دادنـد و عمل کردند و خـدای متعال نیز آن را تأیید کرد. چه بسا چیزی شبیه این، در بعضی از شـرایط زندگی مسلمانان نیز رخ دهد که در اثر تقیه از حکام جور، کسـانی نتوانند به هیچ وجه علنی کار کنند و وظیفه‌شان این باشد که خودشان در گوشه‌ای مشغول کارشـان باشند. البته این استثناست و ممکن است گاهی اتفاق بیفتد. شاید در زمان خود ائمه اطهار(ع) نیز گاهی اتفاق افتاده باشد؛ ولی اصل بر این است که فعالیت‌های مورد رضای خداوند، به‌صورت آشکار یا در قالب کمک دیگران و بر پایهٔ همفکری باشد. خداوند انسان‌ها را به‌گونه‌ای آفریده است که همه آنها باید برای هم نعمت باشند، اگر هم انحرافی پیدا شده باشد، از ناحیه شیاطین انس و جن است.

انسان، موجودی اجتماعی

فعالیت‌های اسلامی به‌طور کلی، غیر از صبغه فردی و تقرب به خدا، صبغهٔ اجتماعی نیز دارند. یک نمونه روشـن آن، که هر انسان ساده‌دل و کم‌سوادی می‌فهمد، این است که می‌گوید باید نماز هم به صورت جماعت باشد؛ حتی اگر دو نفر هم هستند، بکوشند به صورت جماعت بخوانند. نماز رابطهٔ فرد با خداسـت، اما وقتی به صورت جماعت باشـد، ثواب آن چندین برابر حسـاب می‌شود؛ ولی اصل انجام دادن اموری مانند تعلیم و تعلم و تبلیغ دین و وظایف سیاسی اجتماعی اسلام و مواردی این‌چنین، اجتماعی است. شاید بتوان گفت خدای متعال انسان را آفریده است تا بـه صورت اجتماعی زندگی کند؛ یعنی در اصل آفرینش انسان نیز حیثیت اجتماعی بودن ملحوظ است. اینکه گاهی کسی در شرایط خاصی مانند تقیـه و... به صورت انـزوا و اعتزال زندگی کند، استثناست؛ ولی اینکه بین حکما معروف است، انسان مدنی بالطبع و دارای زندگی اجتماعی است، خیلی بی‌پایه نیست.

اما اوج اجتماعی شدن انسان به چه صورت است؟ خداوند چگونه به صورت تکوینی این مسئله را مقدر فرموده است و به صورت تشریعی باید به چه شـکل باشد؟ شاید بتوان گفت این نیز یک امر تدریجی اسـت. ابتدا آدم و حوا و چند نفر از فرزندانشان وجود داشتند؛ بعد کم‌کم هم جمعیت آنها و هم ارتباطاتشان گسترش پیدا کرد. هر چه ارتباطات بیشتر می‌شود، شکل زندگی اجتماعی نیز پیچیده‌تر می‌شـود و احتیاج به تنظیمات و هماهنگی‌های بیشتری دارد.

روند تکامل زندگی اجتماعی از ساده به پیچیده

در ابتـدای هجـرت پیغمبـر اکـرم (صلی‌الله‌علیه‌وآلـه) به مدینه، جامعهٔ اسـلامی تشـکیل شـد. در این جامعه، که خیلی بسیط بود، کانون مرکزی فعالیت مسـلمان‌ها مسجد بود؛ آنها در مسـجد جمع می‌شـدند، نمازشان را می‌خواندند، موعظه‌ای می‌شـنیدند و مسائل زندگی‌شان را مطرح می‌کردند؛ ولی شاید این در اصل خلقت ملحوظ بوده، که یک شاهدش این است:«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکّه است.»(آل عمران، ۹۶) در زمین خشت اول مسجدالحرام به دست حضرت آدم گذاشته شد. اینکه در آن منافعی است، صرف پرستش خدای یگانه نیسـت. در آنچه از شرایع سابق هم دست نخورده مانده انسـان می‌بیند یک سیر تکاملی اجتماعی داشته تا به اسلام رسیده است؛ اما در عین حال، در ابتدا که حکومت اسـلام تشکیل شد، حکومت خیلی ساده بود؛ یک رئیس داشت که آن هم خود پیغمبر اکرم بود؛ یعنی همه چیز بر اسـاس دستورهای او انجام می‌گرفت؛ ایشان همزمان معلم، قاضی، امام جماعت و فرماندهٔ لشکر بود و اموال مسلمین با اجازهٔ ایشان جمع‌آوری و تقسیم می‌شد؛ به‌وسیلهٔ ایشان تملیک و تقسیم می‌شد؛ یعنی شـکل حکومت خیلی ساده بود. کم‌کم کار تقسیم شد و وقتی گسترش پیدا کرد، انجام دادن امور از طریق یک نفر امکان‌پذیر نبود. بتدریج افرادی را به نام قراء برای تعلیم قرآن به مناطق دیگر می‌فرسـتادند؛ عده‌ای نیز به‌عنوان مسـئول بیت‌المال به دیگر سـرزمین‌ها اعزام می‌شدند تا این مسائل را پیگیری کنند؛ کسانی نیز در مقام قاضی انجام وظیفه می‌کردند. کم‌کم این روند گسترش پیدا کرد، تا زمان امیرالمؤمنین(ع) که تقسیم کار بیشتری صورت گرفت. بنابراین، می‌توان گفت شـکل اجتماعی شدن کار، یک شکل جامد انعطاف‌ناپذیر نبوده است؛ بلکه یک محور دارد که آن مشروعیت حکومت را تشکیل می‌دهد و به حسـب جامعه در شرایط مختلف اَشـکال مختلف دارد. به‌هرحال، این روند ادامه یافته تا به نظام جمهوری اسـلامی ایران رسید و در حقیقت مشـروعیتش به امر امام(ره) بوده است. ایشـان مصالح جامعه اسلامی را بررسی کردند و آنچه را تشخیص دادند، آن را امضا کردند؛ برخی از فعالیت‌های اجتماعی که انجام می‌گیرد، ضرورتا باید به‌گونه‌ای باشد که همهٔ جامعه آن را بپذیرند و سند داشته باشد؛ معمولاً در محاورات عرفی، این موارد شامل کارهای رسمی یا دولتی می‌شود. برخی امور را مردم به‌صورت خودجوش می‌توانند انجام دهند؛ منتها باید طبق ضوابط و قوانین مشـخصی انجام گیرد. کارهای مردمی، لزوما بدین معنا نیست که کیفیت و مسئول آن باید حتماً از طرف حاکم تعیین شـود؛ ولی باید در چارچوب قوانین شـرعی و مصالح کلی باشد کـه حاکم تعیین می‌کند؛ یعنی بـا امور اداری کشور منافات نداشته باشد. برای مثال، در اسلام و قرآن، تأسیس بیمارستان نیامده است؛ پیغمبر اکرم نفرمود بیمارستانی بسازید؛ اما امروزه تأمین بهداشت مردم یکی از وظایف اصلی دولت اسلامی است؛ این به خاطر همین تحولاتی است که در جامعه پدید آمده و شرایطی را ایجاب می‌کند؛ اما این اصل در آموزه‌های اسلامی آمده است که اگر مردم نتوانستند نیازهای مادی خود را تأمین کنند، دولت باید آن را با زکات و وجوهات شرعی تهیه کند: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ؛(توبه/۶۰)

یکی از ساده‌ترین راه‌های نفوذ شـیطان، سوءاستفاده از بی‌ضابطگی است. این نگرش که کسی بگوید این کار خیر است و فرقی نمی‌کند که شخصی باشد یا اینکه از اموال دولتی برداریم، برای اینکه می‌خواهیم به جامعه خدمت کنیم، این فکر شـیطانی است. باید روشن باشد که بر اسـاس چه ضابطه‌ای آن را برمی‌داریم، بر اساس چه ضابطه‌ای آن را مصرف می‌کنیم، چه کسی این ضابطه را باید تعیین کند، چگونه مدیریت شود که کمترین اشتباه را داشته باشد. در غیر این‌صورت، کمترین ضرر آن، وجود اختلافات، دشمنی‌ها و کدورت‌هاست.

اما اینکه مثلاً بخشی برای تأمین پزشک و دارو و بیمارستان و اینها باشد این تعیین نشده، ولی شـرایط اجتماعی طوری می‌شود که اینها جزو نیازهای ضروری جامعه تلقی می‌شود و اگر نباشد، جان بسیاری از مردم به خطر می‌افتد. حفظ جان و مال مردم از وظایف دولت اسلامی است؛ اما شکل آن به شرایط اجتماعی بستگی دارد؛ تصمیم‌گیرنده آن هم حاکم است، مگر آنکه مردمی باشد.

انواع کارهای اجتماعی

پس کارهای اجتماعی ماهیتاً دو نوع است؛ یک نوع این اسـت که می‌بایست کل جامعه آن را بپذیرند؛ نوع دوم این است که مردم خودشان به صورت خودجوش اقـدام کنند؛ بدون اینکه دستور یا بودجه‌ای از دولت اسلامی بگیرند. این کار مطلوب است و انجام می‌گیرد؛ چه بسا گاهی نفع آن، از کارهای دولتی نیز بیشتر باشد؛ مانند برخی از بیمارستان‌ها و مدارس که به صورت وقفی است یا مدارس دینی که همهٔ آنها موقوفات است؛ یعنی مانعی نیست که کس دیگری هم این امور را انجام دهد؛ اما اگر دولتی شد، مردم حق مطالبه از دولت را دارند؛ ولی افراد موظفند وظیفه خود را انجام دهند و به شکل قانونی هم نمی‌توان کسی را تعقیـب کرد که چرا این کار را انجام ندادید یا کـم کار کردید؛ ولی از نظر شـرعی اگر وظیفهٔ واجبی باشـد، باید آن را انجام دهند. به‌هرحال، باید توجه داشـته باشـیم که همه این کارهای اجتماعی اسـلامی است و هم می‌توان با اندکی مسـامحه گفت هر کار اسلامی جنبه اجتماعی هم دارد؛ اما این طور نیسـت که همه چیز باید صبغه رسمی دولتی داشته باشد.

یک اصل بسیار مؤثر و لازم‌الاجرا وجود دارد و آن اینکه حتی کارهای مردمی نیز باید ضابطه داشته باشد. وقف یک کار مردمی است، اما خود واقـف باید ضابطه‌اش را تعییـن کند، وگرنه در معرض آسـیب و حیف و میـل و اختلاف و در مواردی باعث جنگ و دعوا می‌شود. در این‌صورت، مصالح درست تأمین نمی‌شود، و حتی مفاسدی هم بر آن مترتب می‌شود. برای مثال، گاهی برخی از این اختلاف‌ها و دعواها به کشته و زخمی شدن افراد نیز می‌انجامد؛ در ابتدا یک اقدام اجتماعی، سیاسی، بهداشتی خیر و موقوفه بوده است؛ ولی وقتی ضابطه ندارد، کار به این جاها می‌رسد. پس هر چه در تعیین ضوابط بیشتر دقت شود، بیشتر به صلاح جامعه، به صلاح دین و در نهایت تقرب بیشتر انسان به خداست.

ضرورت جلوگیری از بی‌نظمی و بی‌قانونی

از سوی دیگر، یکی از ساده‌ترین راه‌های نفوذ شیطان، سوءاسـتفاده از بی‌ضابطگی است. این نگرش که کسی بگوید این کار خیر است و فرقی نمی‌کند که شخصی باشد یا اینکه از اموال دولتی برداریم، برای اینکه می‌خواهیم به جامعه خدمت کنیم، این فکر شیطانی است. باید روشن باشد که بر اساس چه ضابطه‌ای آن را برمی‌داریم، بر اساس چه ضابطه‌ای آن را مصرف می‌کنیم، چه کسی این ضابطه را باید تعیین کند، چگونه مدیریت شود که کمترین اشتباه را داشته باشد. در غیر این‌صورت، کمترین ضرر آن، وجود اختلافات، دشمنی‌ها و کدورت‌هاست؛ ولی به این حد محدود نمی‌شود و از اینها هم تجاوز می‌کند. به همین دلیل است که در قدیمی‌ترین متون فقهی، سخن از حاکم شرعی به میان آمده است. عمدتاً این متون فقهی بعد از زمان غیبت و یا در زمان غیبت صغری نوشته شده است؛ ولی همه‌جا صحبت از حاکم و حاکم شرعی در مقابل حاکم جور است. مطالبی نیز بیان شده که روشن است منظور، شخص امام معصوم نیست. البته در آن زمان امکان دسترسی به امام معصوم وجود نداشته است؛ از سوی دیگر، گستردگی کارها نیز به گونه‌ای بوده است که روشن است منظور امام زمان نبوده است. این مسائل در قدیمی‌ترین متون فقهی ما وجود دارد.

ولایت فقیه، از واضحات مذهب شیعه

یکی از دلایل قوی این اسـت که مسـئله ولایت‌فقیه، مسئله‌ای بسیار عمیق و تثبیت‌شده و از واضحات مذهب شیعه است؛ نه تنها در زمان غیبت، بلکه در زمان حضور هم هست: انظروا الی رجل منکم. منظور اینکه داشتن تشکیلات، نظم و ضابطه، هم از نظر شـرعی و هم از نظر عقلی مطلوب است و نداشتن آنها باعث تفویت مصالح و بروز مفاسـد خواهد شـد. امروز نیز متأسفانه برخی از روی جهل یا غرض می‌گویند ما در اسلام حکومت اسلامی نداریم؛ بلکه احکامی وجود دارد که باید اجرا شـود و ولی‌فقیه خاصی نداریم؛ هر فقیهی هر کاری صلاح بداند، باید انجام دهد. این احیانا به تعارض بین فقها و خیلی چیزهای دیگر ممکن است بینجامد. علت بیان چنین مطالبی، در بهترین تعبیر، قصور فهم اسـت؛ کما اینکه افراط در آن نیز نتایج نامطلوبی دارد؛ مانند اینکه در اوایل انقلاب و بلکـه پیش از انقلاب، برخی افراد مخلص متدیـن و فعال مبارز، هر کاری را می‌خواستند انجام دهند، می‌گفتند باید نمایندهٔ ولی‌فقیه باشد؛ فقیه آن را هم خودشان انتخاب می‌کردند! از نظر آنها، مرجعیت با حضرت امام نبود یا حداکثر بعضی‌شان مقلد امام بودند؛ اما نه به این معنا که ایشان ولی‌فقیه کشور هستند و امرشان بر همه مطاع است. دلشان می‌خواست فردی را که خودشان می‌پسندند، به عنوان نماینده مطرح کنند و کارشان را انجام دهند.

ضرورت تمرکز مدیریت بر یک فرد

فرق بین کارهای مردمی با کارهای دولتی در همین‌جاست؛ این نوع کارها مردمی است. البته چه‌بسا برخی از این کارها قبل از تشکیل حکومت اسلامی بوده باشد؛ ولی باید با ضابطه و قانون باشد. به همین دلیل، بخشی از فقه باید ضرورتاً به این نوع مسائل بپردازد. یکی از کمبودهای روحانیت، چه قبل و چه بعد از انقلاب، مسـئله تشکیلات روحانیت و ضوابط اسـت. هنوز هم شاید از نظر عـدد، در بین صاحب‌نظـران اکثریت با افرادی نباشـد که می‌گویند باید یک تشکیلات واحد و هرم‌گونه‌ای باشـد که رأس و قائمه‌ای دارد. هر مرجعی خودش دسـتگاهی مستقل دارد. علت آن، ضعف در مبانی فقهی این قضیه اسـت که امور دولتی و رسـمی باید مرجعی واحد داشته باشـد تا از این اختلاف‌ها جلوگیری کند. اگر در بین تشکیلات تصمیم‌گیر اختلاف باشد، این نقض غرض اسـت. برای مثال، اگر دو محکمه وجود داشته باشد، چه بسا حاکم یک محکمه یک طور حکم دهد و حاکم محکمه دیگر به شکلی دیگر؛ آیا در این صورت اختلاف رفع می‌شود؟ این خودش منشأ اختلاف می‌شود. دستگاه قضاوت، دستگاهی رسمی است که باید مقام و مسئول معینی داشته باشـد تا در آن اختلافی به وجود نیاید تا بتواند اختلافات را حل کند. اگر بنا باشـد یک دادگاه تابع یک مرجع و دادگاهی دیگر تابع مرجعی دیگر باشد، آیا امور مردم حل می‌شود؟ مشاجرات حل می‌شود یا خودش ایجاد مشاجرات می‌کند؟ اینها از امور واضح و بدیهی است که افرادی که درست فکر می‌کنند، براحتی آن را می‌فهمند، ولی گویا برخی فرصت ندارند فکر کنند و یا مصالح دیگری را در نظر می‌گیرند. فرض کنید فردی از پول خودش و یا چند نفر با کمک هم بیمارستانی را تأسیس کنند. کسی که مسـئول این بیمارستان است، باید بداند افرادی که بدین جا مراجعه می‌کنند، در اختیار اویند و او باید بکوشـد دکتری ماهر و حاذق را تعیین کند. اگر معلوم نباشد چه دکتری در چه زمانی به این مرکز می‌آید و یا چه تخصصی دارد، کار دچار هرج‌ومرج می‌شود. اگر دکتری آمد که نمی‌توانست به خوبی طبابت کند و در اثر آن کسی مرد، مسئولیتش با کیست؟ باید ضابطه‌ای وجود داشته باشـد. البته در کارهای اجتماعی انسـان، ضابطه صد درصد نتیجه ندارد؛ چه بسا اشتباهاتی رخ دهد؛ اما در حد توان باید کوشید تا مصالح تأمین شود؛ ولی در این عصر، این شرایط جزو الفبای کارهاست؛ یعنی حتی یک بیمارستان شخصی که من با پول خودم آن را اداره می‌کنم، از نظر شـرعی موظفم برای آن ضوابطی تعیین کنم و یا اینکه ضوابطی را که جای دیگر پذیرفته شده است، اعمال کنم، وگرنه کار اجتماعی دچار هرج‌ومرج می‌شود و نمی‌توان آن را کنترل کرد. اگر بخواهیـم این روش را فرمولـه کنیم، باید بگوییم کارهای اجتماعی که به‌وسیلهٔ عده‌ای انجام می‌گیرد، حکم کاری را دارد که به وسیلهٔ یک فرد انجام می‌گیرد؛ یعنی اعتبار یک مجموعه، به اعتبار یک فرد اسـت. پس در کارهای فردی، خود این فرد و در کارهای اجتماعی، مجموعه‌ای که آنجا را اداره می‌کند، مسئول می‌باشند. در مجموعه‌ای که حکم واحد دارد و همه با مشـورت و بررسی نفع و ضرر، کارها را پیگیری می‌کنند، کار کردن به صورت دلبخواهی نیست که برای مثال فردی بگوید چون بودجه ما دولتی نیست، پس هر کاری را می‌توانیم انجام دهیم؛ یا اگر دولت برای انجام کار خاصی بودجه‌ای را اختصاص داد، کسی بگوید من مصلحت می‌دانم آن را در جای دیگر مصرف کنم و فرقی نمی‌کند، چون این هم خدمت به جامعه است! دولت این پول را برای یک مورد معین در نظر گرفته است، اگر مورد دیگری هست، باید برای آن به‌جـای خودش تصمیم گرفت. پس در یک مجموعه نمی‌توان به صورت دلبخواهی و بر اساس سلیقه شخصی کاری را انجام داد. این تشکیلات باید طبق ضابطه‌ای اداره شود تا به هدف مطلوب برسد؛ در غیر این‌صورت، ضررش بیشتر خواهد بـود. باید این فکر را در حد اعتدال - نه افراط و نه تفریط - ترویج کـرد. یعنی وقتی جامعه‌ای به لحاظ فکری رشـد می‌یابد، به این شکل فکر می‌کند؛ وگرنه تصـور اول، تصوری دیکتاتوری اسـت؛ بدین معنا که یک نفر رئیس است و هر آنچه می‌گوید، باید بدان عمل شود. بتدریج که رشـد می‌کند، روابط زیادی شکل می‌گیرد و به مجموعه‌ای تبدیل می‌شود که حکم واحدی پیدا می‌کند؛ چه‌بسا یک مجموعه در ابتدا دو یا سه نفر باشند و حکم واحد پیدا کنند؛ ولی با پیشرفت کار ممکن است به ۳۰۰ نفر یا ۳ میلیون نفر برسند که باید بین آنها وحدت باشـد و مسئولیت خود را بپذیرند؛ یعنی همه باید با هم این مسئولیت را بپذیرند. همان‌طور که انسان، یک انسان است، از بخش‌های مختلفی مانند مغز و چشم و... درست شده است(نحل/۷۸) مجموع همه آنها باید یک تصمیم باشد و صاحب آن تصمیم باید مسئولیتش را بپذیرد؛ یعنی جمع باید تصمیمی واحد بگیرد و مسئولیتش را نیز باید بپذیرد.

خدای متعال انسـان را آفریده است تا به صورت اجتماعـی زندگی کند یعنـی در اصل آفرینش انسـان نیـز حیثیت اجتماعـی بودن ملحوظ است.

فعالیت‌های اسـلامی غیر از صبغه فـردی و تقرب به خدا، صبغهٔ اجتماعی نیز دارند. یک نمونه روشـن آن، که هر انسان ساده‌دل و کم‌سوادی می‌فهمد، این است که می‌گوید باید نماز هم به صورت جماعت باشد؛ حتی اگر دو نفر هم هسـتند، بکوشند به صورت جماعت بخوانند. نماز رابطهٔ فرد با خداسـت، اما وقتی به صورت جماعت باشـد، ثواب آن چندین برابر حساب می‌شود؛ ولی اصل انجام دادن اموری مانند تعلیم و تعلم و تبلیغ دین و وظایف سیاسی اجتماعی اسلام و مواردی این‌چنین، اجتماعی است.

التقاط اسلام و دموکراسی به‌نام مردم

اسـلام دسـتور کلی را صادر کرده است: و امرهم شوری بینهم؛ و شاورهم فی الامر.(شوری، ۳۸؛ آل‌عمـران، ۱۵۹) خداوند با این آیه جلوی دیکتاتـوری را ـ حتی از شـخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که حتی توهمش هم نبود، گرفته است. ما باید این روحیه را تقویت کنیم. البته گاهی دیگران از این مسـئله سوءاستفاده می‌کنند و از این عنوان، به دلخواه خودشان، ادای دموکراسی را درمی‌آورنـد. ما اصل ایـن موضوع‌ها را با این همه تأکید در اسلام داریم، ولی برخی می‌گویند اسلام در این زمینه چیزی ندارد، اصلاً حکومت یعنی چه؟ کجای قرآن بر داشتن حکومت تأکید کرده است؟ یکی از نتایج کلی که از این بحث‌ها برمی‌آید، این است که یکی از کارهای محوری ما، تقویت رهبری است. این موضوع‌ها، از چیزهای کلیدی اسـت. ما باید تجربهٔ هفتاد تا هشـتاد ساله خودمان را در اختیار جوان‌ترها بگذاریم تا نپندارند اینها دکور اسـت. اینها اساس و بنیان اسـت که اگر رعایت نکنیم، چوبش را خواهیم خورد. یکی از بهترین راه‌های نفوذ شـیطان هم این است که این مسائل را کمرنگ وانمود بکند و یا القا کند که این مسائل ارتباطی با اسلام ندارند.

شرایط و عوامل برخورداری از امدادهای الهی

معصومه میرزایی

یاری به دیگران، امری اخلاقی اسـت که عقـل و وحی آن را نه تنها تایید می‌کند، بلکه بر وجوب شرعی امداد نسبت به مستضعفان و مظلومان تاکید دارد و در مقابل، از یاری رسانی به ظالمان و مستکبران که ریشه در کفر و نفاق دارند، بر حذر می‌دارد.

در حقیقت اگـر امداد نیکـوکاران و نیز مستضعفان و مظلومان واجب شرعی است که عقل فطری و نقل وحیانی آن را بیان می‌کند، هر گونه امداد نسبت به ظالمان و مستکبران و بدکاران و مجرمان را حرام دانسته و از آن نهی می‌کند؛ زیرا شکر نعمت‌های الهی از جمله ثروت و قدرت به اسـتفاده درست از آنها در راستای اهداف و فلسفه آفرینش و دستیابی به کمالات و کسب تقوا و نیکی است؛ بنابراین، استفاده از ثروت و قدرت برای بدکاری و تجاوزگری و گناه نمی‌تواند مورد تایید عقل و وحی باشد، بلکه آن را حرام و ضد ارزشی دانسته و از آن بشدت نهی کرده است.

بی‌گمان انسـان همواره در شرایطی قرار می‌گیرد که باید موضع‌گیری خویش نسـبت به نیکی و بدی و نیکوکاران و بدکاران و مانند آنها را به نمایش گذارد. بنابراین، هر کسی لازم است تا حقیقت را بشناسد و از قدرت و ثروت خود هر اندازه که باشـد، بـرای امداد و تعاون در کارهـای نیک و تقوا بهـره گیرد از امداد و تعاون در کارهای بد و تجاوزگری و بی‌تقوایی پرهیز کند.

با بررسی آموزه‌های قرآن، می‌توان دریافت که چگونـه برخی از مدعیان حقوق بشـر و انسـانیت، بر خـلاف اصول اخـلاق و احکام الهی عمل می‌کنند و بـه جای امداد و تعاون در سـاحت کارهـای نیک به امـداد و تعاون نسـبت به ظالمان و کارهای ضد بشری وارد می‌شوند.

مدعیان راستین و دروغین در امدادرسانی

برخی از انسـان‌ها، همانند شیطان جنی عمل می‌کنند؛ یعنی همان گونه که شـیطان جنی مدعی امداد رسـانی به کسانی می‌شود که کفر می‌ورزند و علیه اسلام و مؤمنان عمل می‌کنند، اما در هنگام بحران می‌گریزد و آنها را تنها می‌گذارد(انفال، آیه ۴۸؛ حشر، آیات ۱۱ تا ۱۶)، منافقین نیز چنین افرادی هستند که قول و وعده امداد به دیگران می‌دهند اما سر بزنگاه می‌گریزند و هیچ امدادرسانی ندارند و این‌گونه به دوستان خویش نیز خیانت می‌کنند.

باید توجه داشـت که امدادرسانی از سوی کسانی است که نیکوکار هستند و بر این باورند که نیکی به دیگران یک ارزش انسـانی - الهی است؛ اما کسانی که انسان‌های بدکاری هستند یا گرایش به بدی دارنـد، نمی‌توانند در مقام امدادرسـانی به حق و نیکی قرار گیرند، بلکه اگر امدادرسانی دارند، نسبت به باطل و بدی و بدکاری و بدکاران است. این امر حتی در میان مدعیان آیین‌های آسـمانی نیز دیده می‌شود؛ چنان‌کـه یهودیان حتی به همکیشـان خود رحم نمی‌کردند و آنان را بر خلاف پیمان الهی آواره می‌کردند و در کار آواره‌سازی دیگران به یکدیگر کمک می‌کردند.(بقره، آیات ۸۳ و ۸۴) همین رویه در میان مشرکان علیه مسلمانان نیز وجود داشـت و آنان بر باطل، یکدیگر را امداد می‌رساندند.(ممتحنه، آیه ۹)

خـدا وقتـی بخواهد به مؤمنان به ویژه مجاهدان امدادهایی داشـته باشد ایمـان آنـان را افزایش می‌دهد تا در برابر دشمنان اسـتقامت و ثبـات قدم داشته باشند و پیروزی را برایشان رقم می‌زند.

بنابراین امدادرسانی باطل چیزی جز امداد بر ظلم و تجاوزگری و گناه و بدکاری و زشـت کاری نیست؛ چنان که آواره سازی همکیشان یا دیگر انسان‌ها با ستمگری یکی از مصادیق بارز آن است.(بقره، آیه ۸۵) این در حالی است که بر اساس گزارش‌های قرآنی و تجربیات میدانی، مؤمنان خود را موظف به امداد مهاجران و کسانی می‌دانند که تحت ظلم و سـتم مستکبران و ظالمـان قرار گرفته‌اند.(انفال، آیه ۷۱) پس به حکم وظیفه به میدان نبرد علیه مسـتکبران و ظالمان می‌روند تا مسـتضعفان و مظلومان را نجـات دهند و برای آنان فرقی نمی‌کند که مظلوم و مستضعف از مسلمانان باشند یا هر دین و مذهب دیگر.(نساء، آیه ۷۹)

مؤمنان خود را موظف و مکلف می‌دانند که نسبت به تقوا و نیکی با همدیگر تعاون داشته باشند و هرگز در تعدی و گناه همکاری نکنند. (مائده، آیـه ۲) آنان بر این باورند که قدرت و ثروتـی که خدا به آنـان داده نه برای حمایت از ظالم و مسـتکبر، بلکه برای دفاع از مظلوم و مستضعف می‌بایسـت هزینه شود و هرگز پشتیبان ظالمان و مجرمان نمی‌شوند.(قصص، آیه ۱۷؛ ممتحنه، آیه ۹) پیامبران الهی خود را موظف و مکلف می‌دانند تا نسبت به پیامبران پـس از خویش نیز کارهایی را انجام دهند که در حقیقت چیزی جز امداد رسـانی نیسـت. (آل‌عمران، آیه ۸۱)

امدادگری خدا

همان گونه که انسان‌ها موظفند نسبت به یکدیگر یاری رسـانی داشته باشند، همچنین می‌توانند با کارهایی، از امدادهای غیبی الهی نیز بهره‌مند شوند. از نظر قرآن، همه امدادهایی که انسـان‌های مؤمن نسبت به یکدیگر دارند برخاسته از عنایت الهی است؛ زیرا خدا همان گونه که به کارهای نیک و نیکوکاری فرمان داده و از بدی و بدکاری بازداشـته است، همچنین عنایت خاصی نسبت به نیکی و نیکوکاران دارد و آنان را مورد عنایت و امدادهای خاص غیبی خویش قرار می‌دهد.

بر همین اساس، به حضرت یوسف(ع) برای رهایی از گناه و افسون زنان مصر(یوسف، آیات ۳۳ و ۳۴)، به حضرت موسـی و هارون علیه فرعون و فرعونیان(طه، آیه ۴۶؛ صافات، آیات ۱۱۴ تا ۱۱۶)، یتیمان انسان‌های صالح(کهف، آیه ۸۲)، نیکوکاران(نحل، آیه ۱۲۸؛ عنکبوت، آیه ۶۹؛ آل عمران، آیه ۱۴۸)، مظلومان(حج، آیه ۳۹)، مقتول برای احقاق حق قصاص(اسراء، آیه ۳۳) و دیگرانی که در راه حق و ایمان گام برمی‌دارنـد و دنبال احقـاق حقوق خویش و دیگران هستند یاری می‌رساند.

بر این اسـاس عوامل توجه و عنایت الهی نسـبت به انسان زمانی است که او اهل ایمان و اهل احسان باشـد.(روم، آیه ۴۷؛ عنکبوت، آیه ۶۹) البته اسـتغاثه بـه درگاه خدا(انفال، آیـه ۹)، اسـتغفار و توبه(نوح، آیـات ۱۰ تا ۱۲)، اسـتقامت در راه خدا و مقاومت در برابر مشـکلات و مصیبت‌ها(بقره، آیه ۲۱۲ و ۲۵۰ و ۲۵۱)، تمسـک به دین خدا(حج، آیه ۷۸)، اقامه نماز(حج، آیـات ۴۰ و ۴۱ و ۷۸)، امداد دیـن خدا (حـج، آیه ۴۰)، امر بـه معروف و نهی از منکر(همان، آیات ۴۰ و ۴۱)، پرداخت زکات(همان)، تقوای الهی(بقـره، آیه ۱۹۴)، توکل بـر خدا(مائده، آیـه ۱۱)، جهاد در راه خدا (آل عمـران، آیه ۱۳)، دعا و تضرع(انفال، آیات ۹ و ۱۰)، صبر در راه خدا(انعام، آیه ۳۴)، قبولـی ولایت الهی(آل عمران، آیه ۱۵۰؛ حج، آیه ۷۸)، هجـرت در راه خدا(حج، آیات ۴۰ و ۴۱) و مانند آنها از دیگر عوامل مؤثر برای جلب عنایت و توجه خاص الهی برای امدادرسانی و بهره‌مندی از امدادهای غیبی است.

از نظر قرآن، امدادهای غیبی آثار بسیاری دارد که از جمله آنها می‌توان به اطمینـان و آرامش قلبی آسـایش، صبر و مقاومت، بی‌اثر سـازی مکر کافران، رفع پلیدی شـیطان، کسب عزت و زوال ذلت، شادی مؤمنان و مانند آنها اشاره کرد.

خـدا وقتـی بخواهد به مؤمنـان به ویژه مجاهدان، امدادهایی داشته باشد، ایمان آنان را افزایش می‌دهد تا در برابر دشمنان استقامت و ثبات قدم داشته باشند(انفال، آیات ۹ تا ۱۲) و پیروزی را برای ایشان رقم می‌زند.(آل عمران، آیه ۱۶۰؛ انفال، آیات ۲۵ و ۲۶)

از نظر قرآن، امدادهای غیبی آثار بسیاری دارد کـه از جمله آنهـا می‌توان به اطمینان و آرامش قلبی(آل عمران، آیـات ۱۲۵ و ۱۲۶؛ انفال، آیات ۹ تا ۱۱)، آسایش (انفال، آیات ۱۱ و ۱۹)، صبر و مقاومت(نحل، آیه ۱۲۷)، بی‌اثر سازی مکر کافران(انفال، آیه ۶۲)، رفع پلیدی شـیطان(انفال، آیات ۹ و ۱۱)، کسب عزت و زوال ذلت(آل عمران، آیات ۱۲۳ و ۱۲۴)، شادی مؤمنان(همان؛ آل عمران، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶) و مانند آنها اشاره کرد.

عوامل محرومیت از امدادهای الهی

نصرت و امداد الهی شامل کسانی می‌شود که اهـل ایمان و ولایت الهـی و نصرت دین الهی باشـند و در تقوا و نیکی با هم همکاری داشـته باشند؛ اما کسـانی که گرفتار کفر یا تمایـل به کافران(آل عمران، آیه ۵۶؛ اسـراء، آیـات ۷۳ تـا ۷۵)، شـرک(مائده، آیه ۷۲)، آواره سـازی همکیشان(بقره، آیات ۸۵ و ۸۶)، گرایش و اتـکا به ظالمان(هـود، آیه ۱۱۳)، استکبارورزی(نسـاء، آیه ۱۷۳)، گمراه سازی دیگران(نوح، آیات ۲۴ و ۲۵)، استهزای قرآن و آیات الهی(مؤمنون، آیات ۶۵ و۶۷؛ جاثیه، آیات ۳۴ و ۳۵)، بازی با دین(انعام، آیه ۷۰)، تکذیب پیامبر(نحـل، آیات ۳۶ و ۳۷)، خوشـگذرانی و سرمسـتی و بدمسـتی(مؤمنون، آیات ۶۴ و ۶۵)، دنیاطلبی(بقـره، آیـه ۸۶؛ انعـام، آیه ۷۰)،ستمگری(بقره، آیه ۲۷۰)، عهدشکنی(بقره، آیـات ۸۴ تـا ۸۶)، گمراهـی (روم، آیه ۲۹)، گناه(نساء، آیه ۱۲۳)، نفاق(نساء، آیه ۱۴۵؛ توبه، آیه ۷۲)، هواپرستی(بقره، آیه ۱۲۰) و مانند این امور هستند از امدادهای الهی محروم می‌شوند.

چراغ راه

گناه، عامل سلب نعمت‌ها

قال الامام الصادق(ع): «و ما انعم الله علی عبد نعمته فسلبها ایاه، حتی یذنب ذنبا یستحق بذلک السلب».

امام صادق(ع) فرمود: خداوند نعمتی را به بنده‌ای نداده تا از او بگیرد، جز آنکه گناهی انجام دهد که به سبب آن، نعمت از او گرفته شود.[1]

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۴

حکایت خوبان

آثار گناه در انسان و طبیعت

امام باقر(ع) فرمود: «هیچ سالی کم بارش‌تر از سال دیگر نیست، بلکه خداونـد باران را هرجا که خواهد می‌بارانند، (اما) هرگاه مردمی مرتکب گناهان شوند، خداوند عزوجل بارانی را که برای آنان مقدر کرده بود، از ایشان بازدارد.»[1] همچنین امام صادق(ع) فرمود: «همانا انسان گناهی می‌کند که به سـبب آن از نماز شب محروم می‌شود، و همانا سرعت تاثیر کار بد در صاحبش از سرعت تاثیر کارد در گوشت بیشتر است»[2]

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۹، ح ۱۲
۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۱۶

پرسش و پاسخ

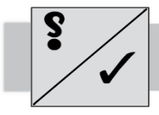

تأثیر رفتارهای فردی و اجتماعی در نظ